

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعیم سلیمی- کابل / افغانستان

۱۹ دسمبر ۲۰۲۰



نعیم سلیمی

قره باغ ، تمثالی از یک قربانی تاریخی ایدئولوژی ناسیونالیستی

برای باز کردن مدخل می خواهم به اظهارات آژانس خبر رسانی بی بی سی درین اواخر که از دست یابی به امضای توافقات ارمنستان ، آذربایجان با وساطت روسیه جهت پایان دادن به تشنج نظامی در مورد نغورنو قره باغ و برقراری آتش بس درین زمینه که ظاهراً از پایان جنگ های شش هفته ئی میان آذربایجان و ارمنی ها ، بشارت می دهد ، اشاره نمایم : « این منطقه از لحاظ بین المللی متعلق به آذربایجان شناخته شده ، مگر به لحاظ قومی و نژادی از سال ۱۹۹۴ ذریعه ارمنی ها ، اداره می شد».

«آتش بس و متارکه برای پایان دادن به جنگ های اوایل سالهای ۱۹۹۰ بدون رسیدن به یک معامله ای که به صلح بینجامد با میانجیگری روسیه ، درینمورد به امضاء رسید » ؛ آنچه را که در یادداشت های بالا مشاهده می کنید ، درست همانی است که استعمار و سرمایه داری همیشه در طول تاریخ چنین کرده و می کند ؛ این دقیقاً به مانند مثال سلمانی می ماند که صد سر را تر کند ، ولی یکی را هم که شده ، کل نمی نماید ؛ و یا دقیق تر بگویم ، در حقیقت قربانی قره باغ ، به ذبح گوسفندی می ماند که شاه رگ آن به طور مکمل قطع نگردیده و با زندگی توأم با معلولیت خود ، ادامه می دهد و درین میان کشمکش استعماری امپریالیستی به لحاظ پیشینه های تاریخی از یکطرف ، رشد و گسترش اندیشه های ناسیونالیستی و ملی گرایی ، به قیمت وحدت منفعت طبقاتی خلق های حوزه قفقاز به مثابه ساکنین خانه مشترک ، از جانب دیگر ، زمینه را برای بذخ شقاق و تراژیدی کنونی ، مساعدده ساخته است.

ماهنامه اعتراض به مثابه آوای عصیانگری در برابر استبداد و بی عدالتی ها در افغانستان و جهان در یک سرمقاله ای زیر نام « طرد توهمات پروژه صلح » ، در شماره دهم ماه میزان سال جاری خود ، یاد آور می شود که « صلح پایدار در گرو نفی و نابودی کل مراودات و نظام بورژوازی است ؛ چون جنگ داده و زاده این مناسبات شیوه تولید است . تا هنگامی که جامعه طبقاتی است ، صلح فقط به مفهوم فقدان جنگ ، در حد یک ایست ، یا وقفه ای میان دو جنگ است ؛

آن هم برای رفع و رجوع تناقضات درونی ، بحران های اقتصادی و کسب و تثبیت دوباره هژمونی و موقعیت برتر کشور های امپریالیستی در دنیا . ادامه جنگ و صلح در افغانستان هم سواى تحلیل های دم دستی و کلی گویی های مبهم با رویکرد تباری و ناسیونالیستی ریشه های عمیقی در بحران اقتصادی کل سیستم بردگی – مزدی دارد . « ؛ فقط می خواهم درین راستا اضافه نمایم این که تحلیل دقیق و عینی ماهنامه اعتراض ، مشمول حال تشنج قره باغ نیز می گردد . اولاً باید خاطر نشان سازم که تشنج میان ارمنستان و آذربایجان در مورد کشمش قره باغ ، علاوه بر این که دارای ریشه های طولانی تاریخی می باشد ، در عین زمان میراث خونین اضمحلال اتحاد شوروی و احیای مجدد کاپیتالیسم درین کشور است ، اما ، از جانب دیگر ، این تشنج ، روایتی است از یک حل نیمه تمام و یا بهتر است گفته شود ناتمام مسأله ملی در قفقاز که صرفنظر از دشواری های بر سر راه ، یک محل زیست با همی خوب و صلح آمیز میان جماعت ارمنی ها ، آذربایجانی ها و کرد ها ، برای سالیان درازی بوده که باید طی یک جزوه جداگانه ای ، در رابطه با بررسی جنبه های قانونی و حقوقی ، حق تعیین سرنوشت مردم قره باغ در پرتو قانون بین المللی ، مورد تدقیق قرار گیرد . در نبشته حاضر کلیه تمرکز ، بیشتر بالای منشأ و پیدایش این تشنج اختصاص داده شده ، برای این که تاریخ یگانه معلم و مدرسه خوبی در فرا گرفتن دگرگونی های انقلابی و اجتماعی بوده که باید از جانب مردم و پیشقراولان چنین دگرگونی ها بدرستی درک شود و با یک دید فرا بازرسی و فرا گرفتن درس های لازم از آن ، از تکرار اشتباهات تاریخی در آینده ، جلوگیری به عمل آید .

« در نیمه اول قرن ۱۹ ، Persia و یا فارس که به سوی تضعیف می رفت ، خود را از جانب امپریالیسم روسیه تحت فشار یافت و این منطقه (قره باغ) را در جریان جنگ های ۱۸۲۶ – ۱۸۲۸ از دست داد . مردمان قفقاز و فرا قفقاز به یک قطعه چانه زنی در کشمکش های سیاسی ، اقتصادی و برتری جوئی فرهنگی روسیه و امپراتوری عثمانی ، مبدل شدند . در عین حال پروسه معکوس دیگری در جریان بود ؛ در شهر ها و از همه بیشتر در بزرگترین مرکز صنعتی ماورای قفقاز ، باکو ، در یک محیط کارگری پرولتاریائی ، اختلاط و از هم پاشیدگی گروه های قومی و فرهنگی ، به وجود آمد ؛ از جانب دیگر در حومه شهر ها و اثبلاقات تعیین حدود مناطق و اراضی ، بر مبنای قوم و ملیت ، آغاز گردید . امپراتوری عثمانی که در آن زمان به نام " آدم مریض اروپا Sick Man of Europe " ، یاد می شد ، در آستانه اضمحلال قرار داشت . جنبش های ملی آزادیبخش در بالکان و همچنان سرحدات شرقی امپراتوری ، در ارمنستان بزرگ Greater Armenia ، تشدید یافت ؛ بدترین چیزی که برای امپراتوری عثمانی اتفاق افتاد این بود که در جنگ جهانی ۱۹۱۴ ، دخیل گردید ، سرکوب بیرحمانه ای بالای اقلیت ارمنستانی صورت گرفت . در ۱۹۰۹ قتل عام قیلیقیا Cilician به وقوع پیوست و در ۱۹۱۵ ، بخش اعظم جمعیت ارمنی امپراتوری ، در جریان جینوساید (نسل کشی) سازمان یافته توسط ، ترک های جوان Young Turks ، منهدم شدند .

در امتداد همه این دوران ، مهاجران ارمنی از ترکیه و روسیه در دامنه های سخره ئی ارتفاعات ارمنستان جابه جا شدند که منجر به تغییر و تناوب تعادل مذهبی – قومی در منطقه گردید و وضعیت انفجاری را در آنجا به وجود آورد . رهبران انقلاب اکتوبر ، می دانستند که چگونه این معضل را حل کنند . تروتسکی که با چشمان خودش شاهد بود چگونه مردم بالکان که برای قرن ها پهلوی هم زندگی می کردند ، یک دیگر را هلاک می کردند ، شعار فدراسیون سوسیالیستی مردمان بالکان را که کاملاً با منطقه قفقاز و فرا قفقاز ، همخوانی داشت ، مطرح نمود . پرولتاریای چندین ملیتی باکو ، کمون باکو را ایجاد کردند که از جانب ۲۶ کمیساریا ، رهبری می شد ، شامویان Shaumyan ارمنی ، جیاریزه Japaridza گرجستانی و کمیساریای زراعت مردم آذربایجان ، بنام وزیروف ، در میان آن ها قرار داشتند .

در جریان این مرحله کوتاه تاریخی، کمون نامبرده موفقانه در برابر تلاش های ناسیونالیستی سرمایه داری برای شعله ور ساختن جنگ قومی در فرا قفقاز مبارزه نمود.

در ماه اگست ۱۹۱۸، باکو از جانب مداخله گران بریتانیایی که به سوی مناطق نفت خیز عجله داشتند، تصرف گردید. کمیسار های باکو از جانب دست نشانندگان آن ها: سوسیالیست های انقلابی و منشویک ها از جهت کاسپین مرکزی Central Caspian، دستگیر شدند. البته، امپریالیست های بریتانیایی کمترین التفاتی را در مورد سرنوشت مردم فرا قفقاز، مبدول نمی نمودند، برای این که آن ها سعی داشتند تا پالیسی مورد نظر شان مبنی بر " تفرقه بینداز و حکومت کن " را، دنبال نمایند. قبل بر این، باکو به تاریخ ۱۴ سپتمبر، توسط ارتش ترکیه، اشغال شده و کشتار و قتل عام ارمنی ها در شهر آغاز گردیده بود. حاصل این رویداد ها عبارت بود از جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ آذربایجانی ها و ارمنی ها که طی آن تهاجمات و پاکسازی قومی در هر دو طرف از جانب "مصلحان و محافظان صلح امپریالیست های انگلیس و امریکائی (Peacekeepers)، توأم با مساعی بی ثمر کنفرانس های صلح، ردیابی می گردید. نتیجه جنگ چنین بود که مناطق ماورا قفقاز جنوبی، بیشتر از همه نگورنو قره باغ، به یک ساحه افتراق منطقه ئی آذربایجانی ها و ارمنی ها در سرتاسر منطقه، میدل شد.

جنگ در تابستان ۱۹۲۰، زمانی که ارتش سرخ داخل ماوراء قفقاز گردید، به پایان رسید و بالاخره مساواتی ها Musavatists (هواخواهان حزب مساوات آذربایجان در آن زمان / پ ن)

و داشناک ها Dashnaks (هواداران حزب فدراسیون انقلابی ارمنستان آنوقت / پ ن) را از اریکه قدرت، ساقط نمود و به همین گونه اوضاع ملی، به مراتب مغلق تر از وضعیت ۱۹۱۶ گردید.

سالهای جنگ های قومی و پاکسازی قومی، نه تنها دشمنی میان مردم را دامن زد، بلکه از لحاظ جغرافیایی نیز آن ها را، جدا ساخت. در ماه جولای ۱۹۲۲، پدران بنیانگذار جمهوری های فدراتیف سوسیالیستی شوروی ماورای قفقاز به مشکل بزرگ طرح ریزی نقشه ادغام شورای فرا قفقاز در داخل یک فدراسیون، مواجه شدند.

کانسپیبت و تصور لنین و تروتسکی کاملاً درست بود، مگر جنبه تطبیقی این پروژه که متصدی آن کمیساریای ملیت ها، جوزف ستالین مسؤولیت آن را به عهده داشت، سؤال برانگیز بود.

البته هر دو، عوامل ذهنی و فشار از جانب مصطفی کمال رهبر جمهوریت ترکیه و دوست اتحاد شوروی، در اینجا نقش خود را ایفاء نمودند. در نتیجه تعاملات و سازش ها، منطقه خود مختار مسکونی نگورنو قره باغ، مربوط آذربایجان گردید.

در نخستین سال های حاکمیت شوروی، مشکلی وجود نداشت. به همه حال با انحطاط و به کجراه رفتن اتحاد شوروی و نخبگان بوروکراتیک آذربایجان که از مارکسیسم اندک و ناسیونالیسم بیشتر برخوردار بودند، پالیسی فشار و اختناق فرهنگی و سیاسی تبعیضی علیه جمعیت ارمنی های منطقه خود مختار نگورنو قره باغ، آغاز گردید، البته هر اقدام در این زمینه عکس العمل سریع را از جانب رهبری ارمنستان با خود داشت، مراد مطلب این است که خروشچف و برژنف، مجبور شدند تا درین زمینه وساطت کنند.

گلاسنوست Glasnost (مرحله گشایش به سوی غرب)، به مثابه یک مرحله نهایت متباز از تجلی بازسازی گورباچف (Perestroika)، فروپاشی اتحاد شوروی را به ارمغان آورد. از نقطه نظر دیدگاه ستالنیستی، گلاسنوست و رشد خود آگاهی ملی، منجر به تشنج خونین بین القومی گردید. در حقیقت اینها همه مولود تحقیر و توهین عام و تام منفعت زحمتکشان، مبتنی بر سیاست بوروکراسی بود. به همین گونه در استپانکرت (Stepanakert)، جایی که ۸۰ درصد جمعیت آن ارمنی بود، تمام روز، تلویزیون از باکو، به زبان آذربایجانی نشر می گردید. یک کسی می تواند

تصور کند این که در سال های ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸ ، زمانی که تمامی کشور ، برنامه های عامه و سیاسی را ، تماشا می نمود، چگونه این مطلب تخریش ها و حساسیت هائی را ، دامن می زد » (نشریه در دفاع از مارکسیسم ، نگورنو قره باغ : زخم خون چکان ناسیونالیسم بعد از شوروی ، گرایش مارکسیستی روسیه ، ۸ اکتوبر ۲۰۲۰) ۱

آنچه را که شما در فوق مرور نمودید ، فشرده ای بود از یک مقاله تحقیقاتی تاریخی " گرایش مارکسیستی روسیه " که در نشریه "در دفاع از مارکسیسم" منتشر گردیده بود ؛ حال توجه خواننده را به یک منبع دیگر تحقیقات تاریخی که عین مشاهدات مذکور را با یک کمی تفصیل بیشتری در رابطه با گسترش حاکمیت شوروی در قفقاز و یا شوروی سازی قفقاز و پالیسی تفرقه بینداز و حکومت کن آنوقت رهبری شوروی ، روشنائی می اندازد ، جلب می کنم:

« در جریان خزان سال ۱۹۲۰ ، جمهوری ارمنستان در یک حالت متشنج قرار داشت ، زمانی که ارتش سرخ از جانب شرق به منظور فتوحات شوروی سازی قفقاز ، پیشروی می کرد ، ارتش ملی گرای ترکیه تحت رهبری مصطفی کمال اتاترک ، حملات تهاجمی را بالای ارمنستان ، از سر گرفت . ارمنستان بعد از نسل کشی (جینوساید) در زمان ترکیه عثمانی ، به انهدام کلی مواجه بود . حکومت ارمنستان با دو گزینه طرف بود : جنگ در هر دو جبهه ، علیه ترک ها ، دیگر آن در برابر بلشویک ها و قبولی خطر برخی از ویرانی ها و تخریبات و یا هم تسلیمی به بلشویک ها و حد اقل احتمال نگاه داشتن ارمنستان از گزند نابودی ترکیه . به همین گونه ، تمامی ارمنستانی ها با تسلیمی راضی نبودند و مقاومت همگانی در برابر شوروی سازی ارمنستان مستقل ، متعالی بود . برای به دست آوردن پشتیبانی عوام الناس ، بلشویک ها برای ارمنی ها وعده دادند که آنها قره باغ و علاوه بر آن مناطق مورد اختلاف نخجوان و زنگزور را که به طور بالفعل (De facto) به ارمنستان متعلق بوده (به نقشه شماره دوم مراجعه شود) ، ولی در حال حاضر جمهوریت سوسیالیستی آذربایجان مدعی داشتن آن را دارد ، به دست بیاورند . این وعده در حقیقت طی اعلامیه ای به تاریخ ۳۰ نومبر ۱۹۲۰) یک روز بعد از اعلان تأسیس جمهوریت شوروی سوسیالیستی ارمنستان (که حسب آن ، حکومت تازه شوروی در جمهوریت سوسیالیستی آذربایجان ، اعلان نمود که مناطق نگورنوقرباغ ، نخجوان و زنگزور ، به مثابه قسمتی از ارمنستان شوروی ، به رسمیت شناخته شدند . « ARMENICA.ORG AND THE UNION OF AMENIAN ASSOCIATION ، تشنج نگورنو قر باغ) ۲

به ادامه و دنباله فهرست منابع تحقیقاتی تاریخی Armenica.org درین رابطه آمده است : « مگر ، بزودی وضعیت به نفع آذربایجان با دخیل شدن ترکیه درینمورد ، تغییر می نمود ؛ مسأله ازین قرار بود که بلشویک ها در مسکو دارای پلان های محکم و پایداری برای ترکیه بودند که حسب آن آرزو داشتند که جمهوریت نوین ترکیه تحت رهبری مصطفی کمال اتاترک و کمک روسیه ، به یک حاکمیت کمونیستی ، ارتقاء نماید . برای خرسندی ترکیه ، روس ها گزینه بخشایش و اهداء قره باغ و همچنان نخجوان را که هر دو قسمت های به رسمیت شناخته شده جمهوری ارمنستان در جریان سال های ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ ، به آذربایجان ، برادر زاده های نزدیک ترک ها در فرا قفقاز ، انتخاب نمودند (معاهده قارص میان روسیه و ترکیه ، مؤرخ ۲۳ اکتوبر ۱۹۲۱) . تا آنزمان نخجوان هیچ گونه سرحد مشترک با ترکیه نداشت (به نقشه های شماره ۵ و ۶ مراجعه شود) ، مگر مذاکره کننده اتاترک توانست مسکو را به ضمیمه ساختن و ادغام نوار باریک سرزمین نخجوان ، به مفهوم این که این مساحت می تواند نوار باریک سر حد مشترک (۱۵ کیلومتر) با ترکیه داشته باشد ، تشویق نمود . موقف و حالت نخجوان ، هرگز نمی تواند بدون موافقت مستقیم ترکیه ، تغییر نماید ؛ طوری که از اسناد ثبت شده و پروتوکل های منتشره که بیشتر به جزئیات مطلب می پردازد ، وضاحت دارند ، این تصمیم عمدتاً از جانب ستالین اتخاذ گردید.

سوانتی کور نیل Svantie Cornel ، دانشمند سوئدی معتقد است این تصمیم (اهداء قره باغ به آذربایجان / پ ن) ، اعطای امتیازی بود از جانب ستالین در برابر دولت تازه تشکیل ترکیه ، به خاطری که "اتاترک در برابر هر نوع انتظارات ارضی به نفع ارمنستان شوروی ، خصومت نشان می داد ، برای این که ارمنستان نیرومند می توانست ادعا های ارضی احتمالی را بالای ترکیه ، پیشکش نماید".

دخالت ستالین ، در جریان داستان غیر مانوس و تعجب آور زمانی که قره باغ به آذربایجان تفویض شد ، آشکار گردید . به تاریخ ۱۲ جون ۱۹۹۱ بیروی حزب کمونیست قفقاز این مسأله ، را به بحث گرفت و تصمیم اتخاذ نمود که " حسب اعلامیه کمیته انقلابی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان و در مطابقت با موافقتنامه جمهوری های سوسیالیستی ارمنستان و آذربایجان ، بدینوسیله اعلان می دارد که منطقه کوهستانی قره باغ، ازین لحظه به بعد به جمهوری سوسیالیستی ارمنستان ، تعلق دارد . نماینده آذربایجان در میتینگ هشدار داد که از دست دادن قره باغ فعالیت های ضد شوروی را در آذربایجان ، دامن می زند ، مگر تصمیم وی بالای پیشنهاد های کمیسیون ، اثر نگذاشت . بیروی حزب کمونیست جهت بررسی پیشنهادات کمیسیون و پایان دادن به تشنج ارضی در ماورای قفقاز ، دوباره تشکیل جلسه داد . به تاریخ ۴ جولای، بیرو با اکثریت آراء در مورد واگذاری قره باغ به ارمنستان شوروی ، فیصله نمود . همچنان، جوزف ستالین به حیث کمیساریای شوروی در امور ملیت ها ، در جلسه حضور داشت ، ولی در مباحثات آن شرکت نکرد . ما جزئیات این را که او بعدتر چه گفت ، نمی دانیم ، مگر بعد از ختم جلسه ، گویا که او در یک میتینگ پنهانی، نظر خود را در مورد تصمیم واگذاری قره باغ به ارمنستان شوروی به اعضای بیرو ، اظهار نموده است . روز بعدی ، بدون هیچ گونه مباحثه ای و با هم رأی گیری رسمی ، بیرو مراتب آتی را ابلاغ نمود:

با درک ضرورت ایجاد صلح ملی میان مسلمانان و ارمنی ها و با در نظر داشت روابط اقتصادی میان قره باغ [کوهستانی] علیا و سفلی در چارچوب سرحدات آذربایجان اتحاد شوروی سوسیالیستی و با داشتن خود مختاری وسیع منطقه ئی با مرکز اداری شوشی Shusha ، به یک منطقه خودمختار، مبدل می شود.

به این ترتیب کمابیش ، بدون هیچ گونه دلیلی ، به دستور ستالین ، بیرو فیصله رسمی یک روز قبل با اکثریت آراء خودش را ، لغو نمود و قره باغ را به قسمتی از جمهوری آذربایجان شوروی سوسیالیستی با حفظ این که حالا خود مختاری محصور (enclave) دانسته می شود ، شامل نمود . حسد و گمان ها در مورد این که چرا ستالین بالای مشمولیت نگورنو قره در چارچوب آذربایجان تأکید مینمود ، زیاد اند . استدلال در مورد روابط اقتصادی ، قابل سرزنش تلقی می گردد ، زیرا این بدان معنی بود که نخجوان بنابر عین همین دلیل باید دوباره به ارمنستان تفویض می گردید که چنین نشد . همچنان با در نظر داشت تاریخ کشیدگی و میراث آن ، مشمولیت منطقه در آذربایجان که می توانست صلح میان ارمنی ها و مسلمانان را تضمین نماید (قابل یاد آوری است که به جای ذکر آذربایجانی ، مسلمانان گنجانیده شد) غیر باور کردنی به نظر می رسد . مؤرخ Micheal P . Croissant به نظریات محققین دیگری که این مطلب جز پالیسی "تفرقه بینداز و حکومت کن" ستالین ، چیز دیگری نبوده است ، اشاره می نماید Croissant . خاطر نشان می سازد که با علاوه نمودن منطقه در داخل آذربایجان ، جمعیت ارمنی ها برای اطمینان همکاری جمهوری سوسیالیستی ارمنستان جهت تضمین و تأمین رهبری شوروی مانند یک پتانسیل " اسیر " مورد استفاده قرار می گرفت . در عین زمان یک منطقه "خود مختار" محصور ارمنستان (Enclave) در چارچوب آذربایجان در صورت سرکشی آذری ها ، به مثابه پتانسیل ستون پنجم طرفدار شوروی ، به کار گرفته می شد . برای بهره برداری ازین ظرفیت های بالقوه و صحه گذاشتن پلان ها ، به تاریخ ۷ جولای ۱۹۲۳ ، ستالین منطقه خود مختار (Oblast) نگورنو قره باغ (ولایت روسیه) را با داشتن ساختار اداری و تقنینی خودش ، تحت اثر جمهوری سوسیالیستی آذربایجان ، ایجاد نمود .

این حالت برای منطقه تا حدی خودمختاری اعطا نمود. مگر ستالین خود را به این مطلب تغییر ساختار اداری بسنده ساخت. درین زمان قره باغ با ارمنستان هم سرحد بود و این مطلب باید مراعات می گردید (به نقشه های ۵ و ۶ مراجعه شود). مرز های ساختار Enclave محصور چنین علامه گذاری و ترسیم شده بودند که حسب آن ستالین نوار باریک سرزمینی را به جای گذاشت که از لحاظ موقعیت فیزیکی قره باغ را از ارمنستان جدا می ساخت (به نقشه شماره ۷ مراجعه شود). این ترسیم مجدد سرحدات از لحاظ موقعیت طبیعی فیزیکی قره باغ را از منطقه جنوب شرقی زنگزور در ارمنستان امروزی جدا نمود. این نوار باریک در آن زمان سه سرزمین محصور Enclave به نام های کلبجر (Kelbadjar) (کرو جار Karvajar به زبان ارمنی)، لاجین و زنگیلان را ایجاد می نمود که در چارچوب آذربایجان شوروی سوسیالیستی شوروی، اما بیرون از مرزهای اداری قره باغ قرار داشتند. حتی بیشتر ازین نواحی شمالی قره باغ مانند شمکور، خان لر (گوی گول)، داش کسن و گلستان (بعد تر مسمی به شاهومیان) با ۹۰ درصد جمعیت ارمنی در زمان امروزی، از قره باغ جدا ساخته شده و در چارچوب آذربایجان شوروی سوسیالیستی گنجانیده شد.

به همین گونه، ستالین نخجوان را به آذربایجان شوروی سوسیالیستی بخشید که عاری از سرحد مشترک با آذربایجان بوده و از لحاظ تاریخی همیشه یکی از ولایت های ارمنستان پنداشته می شد. جمعیت ارمنی نخجوان در زمان شوروی، کاملاً تخلیه گردید. این تخلیه سازی با برنامه های اجتماعی - اقتصادی که حکومت آذربایجان به طور فعال در مناطق خودمختاری نخجوان و منطقه محصور نغورنو قره باغ در برابر جمعیت ارمنستانی به منصفه اجراء گذاشته می شد، تحقق پیدا نمود. احصائیه گیری سال ۱۹۷۹ نشان می دهد که ۱۶۲۲۰۰ نفر در قره باغ زندگی می نمود که از آن جمله ۱۲۳۱۰۰ (۷۵.۹ درصد) آن ارمنی ها بودند، و ۳۷۳۰۰ (۲۲.۹ درصد) را آذری ها تشکیل می داد. عین همان احصائیه گیری در سال ۱۹۲۳ نشان می داد که ارمنی ها ۹۴.۴ درصد جمعیت را تشکیل می داد، در حالی که آذربایجانی ها ۳ درصد جمعیت را در بر می گرفت. این تغییر دموگرافیک توسط حکومت آذری با تبعیض عمدی در برابر ارمنی ها با مجبور ساختن آن ها جهت دور شدن از نخجوان و نغورنو قره باغ، اجرا و عملی گردید. در میان بسیاری چیز ها، حکومت در باکو بسادگی از سرمایه گذاری هرگونه وجوه همگانی ساختمانی و زیربنائی انکشافی در نغورنو قره باغ خودداری نمود. مکاتب ارمنی، کلیسا ها و صومعه ها مسدود گردیدند، در عین حال پخش نشرات تلویزیون و رادیویی از ایروان، ممنوع گردیدند. کرسی های تحصیلی اختصاصی به ندرت به جمعیت نغورنو قره باغ اعطا می گردید و فارغ التحصیلان ارمنستان شوروی سوسیالیستی به مشکل بزرگ کاریابی در محدوده سرحدات آذربایجان، مواجه بودند»

اهمیت فرهنگی و تاریخی قره باغ

در مورد آرایش و پیرایه فرهنگی سرزمین قفقاز، یکی از محدودیت های مطالعاتی و تحقیقی این است که نمی توان با قاطعیت حکم نمود که آیا باشندگان اصلی قره باغ امروزی ارمنی ها، آذری ها و یا هم فرزندان و بازماندگان آن ها بودند و یا خیر. استدلال های ضد و نقیض از جانب دانشمندان ارمنی و آذری با ادعای این که نغورنو قره باغ، قسمتی از میراث منحصر به فرد آنهاست، برای سالیان و دهه های طولانی پیشکش گردیده است؛ ولی یگانه چیزی را که درین راستا می توان بدون هیچ گونه شک و تردید ارائه نمود این است منطقه امروزی مسمی به این نام از یک اهمیت براننده تاریخی و فرهنگی برای تمامی مردمان قفقاز به مثابه یک خانه مشترک جغرافیائی، برخوردار می باشد.

ولی با وصف آنچه گفته آمد ، شواهد و مدارک از یک حضور بیشتر و گسترده فرهنگی و تاریخی ارمنی ، نسبت به آذری ها را ، روایت می نماید.

» مایکل کروسانت Michael Croissant می نویسد که دانشمندان ارمنستانی " مدارک تاریخی غنی را برای حمایت از ادعای آن ها مبنی بر این که نگورنو قره باغ برای قرون متمادی قلب تمدن ارمنستانی ها را تشکیل می داده است ، جمع آوری نموده اند . بنابر ادعای یکتن از پژوهشگران " نگورنو قره باغ (آرتساخ) ، به مثابه قسمتی از ارمنستان ، در آثار استرابون Starbo ، پلینوس مهتر Pliny the Elder ، کلاودیوس بطلمیوس ، پلوتارک ، دیو کاسیوس و سایر مؤلفین عهد باستان ، تذکار یافته است" .

آذربایجان تنها " در نقشه سیاسی ۱۹۱۸ جهان " به دنبال انقلاب روسیه " ظاهر گردید.

جزیرا امگاروا Zhazira Omgarova ، خاطر نشان می سازد ، معکوس ارمنستانی ها هویت قومی آذربایجانی یک پدیده نسبتاً تازه ایجاد شده می باشد. « (مارکسیسم و مسأله ملی : نگورنو قره باغ در متون ، تی جی پتروفسکی

3(tipetrowski.com)

نتیجه گیری

* - صرفنظر از این که ادعا های ضد و نقیض در مورد هویت فرهنگی و تاریخی در مورد قره باغ و باشندگان اصلی آن، بنابر عوامل و فاکتور های تاریخی که درین جستار خواننده با آنها آشنائی پیدا نمود ، این منطقه به طور مصنوعی چندین دهه قبل به آذربایجان ضمیمه گردید و آن طوری که مشاهده گردید ، ترکیب ملیتی و قومی و اراده مردم آن درین کشمکش ها ، مد نظر گرفته نشد . سالیان متمادی سپری شدند و مسأله قره باغ هنوز کماکان به خلق و ایجاد نا آرامی ها و خصومت ها میان ارمنی ها و آذری ها ، دامن می زند ، هرچندی که در مشاهدات تاریخی ملاحظه گردید ، در نبود ساختار سرمایه داری و فروکش نمودن و مهار احساسات برخاسته از ایدئولوژی ناسیونالیستی با ایجاد فدراسیون سوسیالیستی در قفقاز در وجود دموکراسی شورائی ، خلق های این خطه کوهستانی برای سالیان طولانی در یک خانواده دوستی مشترک ملت ها ، پهلوی هم در آسایش و آرامی ، به سر می بردند که متأسفانه با به بیراه کشانیدن انقلاب ۱۹۱۷ و انحطاط رهبری بوروکراتیک آن با فاصله گرفتن از آموزه های جامعه شناسی علمی توأم با اضمحلال شوروی و احیای مجدد نظام سرمایه داری و خصومت های باقی مانده و نیمه تمام حل نشده از آستن نظام سرمایه داری، آتش دشمنی ها دوباره افروخته شدند.

پایان

دیدگاه بگذارید

1

<https://www.marxist.com/nagorno-karabakh-statement.htm>

2

http://www.mountainous-karabakh.org/book_08.html...

3

<https://www.google.com/.../marxism-and-the-national.../amp/>

نوت : نقشه های تاریخی متمم به جستار موجود که شامل ۵ نقشه می گردد ، با رعایت شماره گذاری آن ها در متون تاریخی ، جهت درک بهتر مطلب ، در ضمیمه منتشر می گردد (پ ن)

[NS1]





NAGORNO-KARABAKH REPUBLIC (ARTSAKH)

